**مجله‌ی علمی پژوهشی شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز**
سال دوازدهم، شماره‌ی اول، بهار ۱۳۹۹، پیاپی ۴۳، صص ۲۰۵-۲۳۳

# واکاوی نگاه‌ها به مرگ در غزل معاصر
# (از «تقدیر مصنوع» تا «مرگ سرخ»، مرگ‌اندوهی، مرگ‌طلبی و مرگ‌هراسی)

**علی‌محمد محمودی *  اسحاق طغیانی****
دانشگاه اصفهان

## چکیده

شاعران قدیم، مرگ را بیشتر با نگاهی مذهبی، تعلیمی و عرفانی پیش چشم داشتند؛ حال این‌که شعر «مرگ‌اندیش» و «مرگ‌نگر» یا «مرگ‌زده»ی معاصر نگاهی عاطفی و احساسی دارد و نگاه تسلیمی و اعتقادی فقط در یک‌دو گفتمان مقطعی ازجمله غزل دفاع مقدس و جریان شعر «مرگ سرخ» برآمده از نگاهی دینی و عرفانی‌حماسی رواج یافت. بیشترین رویکرد به مرگ در شعر معاصر و به‌تبع آن غزل، «مرگ‌هراسی»، «مرگ‌خواهی نومیدانه» و «مرگ‌اندوهی» است. در شعر معاصر، تابع مضمون‌های برخاسته از شعر غنایی و گاه متأثر از مکتب ادبی رمانتیسم و فلسفه‌ی وجودگرایان، مسائلی چون «پوچی»، «غم و اندوه» و «مرگ‌اندوهی» بیشتر به چشم می‌خورد. غزل‌های نو و سنتیِ معاصر نیز همچون شعر نیمایی از مقوله‌ی مرگ و مرگ‌انتظاریِ نومیدانه سرشار است؛ با توجه به جریان‌ها و گفتمان‌های متنوع غزل معاصر، می‌توان انواع مرگ‌اندیشی را بازجست و تحلیل کرد. در مجموع غزل معاصر نگرش‌های متنوعی را

* پژوهشگر دوره‌ی پست دکتری زبان و ادبیات فارسی ali.m.mahmoodi64@gmail.com (نویسنده‌ی مسئول)
** استاد زبان و ادبیات فارسی etoghiani@yahoo.com

**تاریخ دریافت مقاله: ۹۷/۶/۷  تاریخ پذیرش مقاله: ۹۷/۱۲/٤**

*** این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی پسادکتری با عنوان «بررسی و نقد سیر تحول ساختاری و محتوایی غزل از مشروطه تا پایان دهه‌ی ۸۰» در دانشگاه اصفهان و با حمایت صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران کشور است.

در زمینه‌ی مرگ‌اندیشی دارد که بیشترین صبغه‌ی آن مرگ‌هراسی و مرگ‌اندوهی در دوره‌ی اوج شعر نیمایی و سپس‌به‌تدریج مرگ‌مشتاقی و مرگ‌آگاهی در دوره‌ی غزل مقاومت پیش از انقلاب و غزل دفاع مقدس نمایان شده است. جنبه‌های تلخ و سیاه مرگ غزل معاصر بیشتر از جنبه‌های مثبت و اعتقادی و فرجام‌اندیشی آن است و بیشتر لحنی احساسی و عاطفی دارد تا دیدگاهی متفکرانه.

**واژه‌های کلیدی:** شعر، مرگ، غزل معاصر، مرگ‌طلبی، شهادت، اندوه مرگ.

### ۱. بیان مسئله‌ی پژوهش

اگر بخواهیم نگرش انسان‌های قدیم در باب مرگ را جویا شویم، باید منابع شعری را برای شناخت دستگاه فکری بشر در زمینه‌ی مرگ به‌دقت مطالعه کنیم. تجلی‌گاه شناخت و معرفت‌های انسان در شعر بوده است. موضوع مهمی چون «مرگ»، شعر را محملی مناسب یافته است. هرکدام از شاعران، سهمی در بیان اندیشه‌های مرگ‌نگرانه دارند. نگاه به مقوله‌ی مرگ زیر عنوان‌هایی چون مرگ‌آگاهی، مرگ‌هراسی، مرگ‌اندیشی، مرگ‌مشتاقی و... قرارمی‌گیرد. رودکی، فردوسی، اسدی طوسی، خیام، ناصرخسرو، سنایی، عطار، نظامی، سعدی، مولانا و... هرکدام با نگاهی متفاوت در اشعار خویش به موضوع مرگ اشاره‌ها کرده‌اند. نوع نگاه شاعران حوزه‌ی عرفان و حماسه یا ادبیات غنایی به موضوع مهم «مرگ»، مشابه نیست و انواعی دارد؛ در پژوهشی(رک.فلاح، ۱۳۸۷: ۲۲۳-۲۵۴) سه نوع نگاه (مرگ‌ستایانه، مرگ‌گریزانه و مرگ‌نگری واقع‌گرایانه) برآمده از مرگ‌اندیشی در شعر قدیم شناسایی شده است. مثلاً نوع نگاه به مرگ و فرجام‌اندیشی در شعر فردوسی یا اسدی توسی(رک.براتی و محمودی، ۱۳۸۹)، با نوع نگاه واقع‌گرایانه و میانه‌روی سعدی تفاوت دارد. آنچه شعر مرگ‌اندیش قدیم فارسی را در جایگاه والایی قرارمی‌دهد، وجود عنصر تفکر و اندیشه در زمینه‌ی برخورد با موضوع مرگ است و تأثیرپذیری بسیار از آیات و احادیث؛ اما آیا این نوع برخورد تسلیمی و اعتقادی و متفکرانه و گاه الحادی‌وار را در شعر و غزل معاصر می‌توان‌بازجست؟ نخست باید بدانیم که تفاوت هستی‌نگری

شاعران قدیم با شاعران معاصر در چه محورهایی است و مرگ در این میان چقدر سبب برجستگی در تفاوت جهان‌نگری شعر قدیم و نو شده است.

محتواهای شعر قدیم و معاصر از دو جوهره تشکیل شده است: «۱. موضوعات ازلی- ابدی» و ۲. موضوعات تاریخی.»(لنگرودی، ۱۳۹۰: ۱۱۰) مرگ در کنار عشق و خوبی و زشتی در ردیف موضوعات ازلی- ابدی است و همین مفاهیم و اصول و فروع آن(شادی و تلاش و مقاومت و غم و...) در دستگاه‌های فکری و در زمان‌های مختلف نه‌فقط مضمون‌های ثابت و یکسانی ندارد که گاه حتی مضمون‌های این‌چنینی متضمن مفاهیم متضاد نیز می‌شوند؛ برای مثال موضوع مرگ در دستگاه فکری خیام به معنای پایان هستی و در نگاه مولوی آغاز زندگی حقیقی است. (همان:۱۱۰-۱۱۲)

بنابراین، ادبیات معاصر همچون شعر کهن دربردانده‌ی موضوع مرگ است؛ اما نوع نگرش بدان بسیار متفاوت شده است. مسئله این است که این نگرش مرگ‌نگرانه‌ی معاصر چه شاخه‌هایی دارد؟ چرا مقوله‌ی مهم مرگ در غزل معاصر فضاهایی گوناگون دارد؟ مرگ‌اندیشی، مرگ‌هراسی، مرگ‌باوری، مرگ‌آگاهی و مرگ‌طلبی و خودکشی در شعر و غزل معاصر چه جایگاهی دارند؟ این رویکردها در غزل از ادبیات قدیم تأثیر پذیرفته است یا از مکتب رمانتیسیم و فسلفه‌ی غرب؟

### ۱. ۱. پیشینه‌ی پژوهش

چند مقاله، شعر مرگ‌اندیش قدیم را بررسی کرده‌اند. در زمینه‌ی شعر معاصر نیز به‌شکلی کلی مقاله‌هایی ذیل عنوان‌هایی عمومی و کلی ازقبیل مرگ در شعر معاصر نوشته شده است. (رک.سنگری، ۱۳۷۷؛ فروغی و رضایی، ۱۳۹۲) از این گذشته بررسی «مرگ و مرگ‌اندیشی در اشعار اخوان ثالث، شاملو و فروغ فرخزاد» (حسام‌پور، نبوی و حسینی، ۱۳۹۴) و دیگران به شکل مستقل نیز انجام شده است. نتیجه‌ی پژوهش ایشان چنین است: «تصویر نازیبای زندگی و بیزاری از مرگ و گاه هراس از آن، در آثار اخوان کم و بیش بدون تغییر نمایان است که گاه ملایم و گاه بی‌تفاوت و توأم با ریشخند است؛ اما

در نگاه شاملو، زندگی با عشق زیباست و با وجود جانکاهی، چیزی کم ندارد. او زیستن در میان نامردمان و ظلم‌پذیران جامعه را بدترین نوع مرگ می‌داند و مرگ در راه عقیده برای او زیبا و تحسین‌برانگیز است؛ مرگ طبیعی را نیز به اجبار و به عنوان قانون طبیعت می‌پذیرد. در نگاه فروغ، سیر تحول بیشتر مشهود است. زندگی را با همه‌ی پوچی‌اش دوست دارد. در ابتدا اگر خواهان مرگ است به دلیل بیزاری از زندگی است؛ اما کم‌کم مرگ در نگاه او زیبا می‌شود و با واژه‌هایی روشن، شاعرانه، ترسیم می‌شود» (همان:۷۷)

در پژوهشی با عنوان «حیات مرگ در شریان‌های ادبی»، مرگ در دیدگاه شاعرانی چون مولانا، سعدی، محمدحسین شهریار، سهراب سپهری و سلمان هراتی همچنین نویسندگان غربی مانند اُ. هنری و آنتوان دوسنت اگزوپری واکاوی شده است. این مقاله نتیجه می‌گیرد که این شاعران نسبت به مرگ، اندیشه‌ی مثبتی داشته‌اند.(رک.انجم‌روز، ۱۳۸۳: ۵۴–۵۵) از دیگر پژوهش‌ها می‌توان به «جلوه‌هایی از مکتب باروک در رباعیات خیام» اشاره کرد. در این مقاله، پیوند درون‌مایه‌های اصلی مکتب باروک با مضمون مرگ در اندیشه‌ی خیام بررسی شده است.(رک.خطاط و شوهانی، ۱۳۸۵: ۴۹–۶۴) یکی دیگر از پژوهش‌های مربوط به مرگ، «سیمای مرگ در شعر فردوسی و ناصرخسرو» است که در آن دلایل هراس فردوسی از مرگ و امنیت خاطر ناصرخسرو به مرگ بررسی می‌شود.(وجدانی، ۱۳۹۰: ۱۷۵–۱۹۶)

در کتاب *نیست‌انگاری در شعر معاصر*، اشعار نیما، اخوان، فرخزاد و شاملو از دیدگاه مرگ‌اندیشی و نیست‌انگاری انسان معاصر بررسی شده است. میرشکاک در این کتاب با رویکردی تحلیلی و توصیفی از میان این چند شاعر بزرگ شاعران معاصر، شاملو را شایسته آن می‌داند که در زمره‌ی حوالت‌گویان بزرگ روزگار نیست‌انگاری از او یاد کنیم. (رک. میرشکاک، ۱۳۹۳: ۲۲۲) میرشکاک در این کتاب با نگاه به تمام اشعار غم‌انگیز و دارای لحن اندوهگین این سه شاعر، می‌کوشد تمام جلوه‌های تاریک و ملال‌آمیز شعر ایشان را نشان دهد تا از این مسیر، شعر تلخ آنان را با نیست‌انگاری و مرگ‌نگری مرتبط سازد.

با وجود این‌ها، غزل به دلیل سیطره‌ی توجه به شعر نیمایی و سپید کمتر بررسی شده است. بنا به شاخه‌ها و جریان‌های مطرح غزل معاصر می‌توان از هر دوره (غزل رمانتیسم،

غزل نو و تصویری، غزل مقاومت، غزل دفاع مقدس، غزل دهه‌ی هفتاد و غزل پست‌مدرن و غزل جوان)، یک شاعر را برگزید و سیر توجه به مرگ و به‌تبع آن تحلیل نگرش‌های مرگ‌اندیشی غزل را پیش برد.

بنابراین غزل‌های توللی، هوشنگ ابتهاج، حسین منزوی، منوچهر نیستانی، قیصر امین‌پور، فاضل نظری و محمدسعید میرزایی و... از میان شاخه‌ها و گفتمان‌های غزل معاصر برگزیده شده است؛ به این دلیل که غزل ایشان دارای مقوله‌های مرگ‌نگری، مرگ‌هراسی، مرگ‌ستایی و وصف مرگ است. در این مقاله به این مسئله پرداخته می‌شود که مرگ در غزل معاصر، برخاسته از نگاه عمیق عرفانی یا تعلیمی است یا پدیده‌ای نوخاسته و متفاوت است؟

## ۲. مرور مرگ‌اندیشیِ آغاز راه ادبیات معاصر

در ادبیات مشروطه و پس از نیما، مقوله‌ی مهم «مرگ» توجه شاعران و نویسندگان را به خود جلب کرده است. شعر معاصر به دلیل گرایش به مکاتب فلسفی و ادبی دنیای معاصر، در کنار توجه به ادبیات قدیم، در مقوله‌ی مرگ‌اندیشی نیز گاه دچار تقلید و تأثیرپذیری یا نوآوری شده است. توجه به مرگ و سخن از آن، در ادبیات مشروطه و آغاز پهلوی اول نیز برجسته است؛ به این دلیل که فضای شعر مشروطه و پهلوی اول بر شعر بعد از خود تأثیرگذار بوده، لازم است شمّه‌ای از نوع نگاه شاعران و نویسندگان آن دوره، به مرگ و مرگ‌اندیشی بررسی شود. برای مثال صادق هدایت در *زنده به گور* از خودکشی ترس داشته است؛ نگران زنده‌ماندن پس از خودکشی بوده و فریاد می‌زند همه از مرگ می‌ترسند، من از زندگی سمج خودم. این گفته‌ی او حرف دلِ بسیاری از روشنفکران است «که مرگ چه لغت بیمناک و شورانگیزی است! از شنیدن آن احساسات جان‌گدازی به انسان دست می‌دهد. خنده‌ها را از لب‌ها می‌زداید، شادمانی را از دل‌ها می‌برد؛ تیرگی، افسردگی آورده هزارگونه اندیشه‌های پریشان از جلو چشم می‌گذارند... تو[مرگ] سروش فرخنده‌ی شادمانی هستی، اما در آستانه‌ی تو شیون می‌کشند. تو فرستاده‌ی سوگواری نیستی، تو درمان دل‌های پژمرده می‌باشی، تو دریچه‌ی امید به روی ناامیدان بازمی‌کنی، تو از کاروان خسته و

درمانده‌ی زندگان مهمان‌نوازی کرده، آن‌ها را از رنج راه و خستگی می‌رهانی. تو سزاوار ستایش هستی، تو زندگانی جاودانی دارد.» (فرزانه، ۱۳۷۲: ۳۰۴)

در شعر مشروطه مرگ در راه وطن، مرگ در راه آزادی و مرگ در راه دفاع از اندیشه در سروده‌ها دیده‌می‌شودو این مرگ‌طلبی مبتنی‌بر آرمان دینی نیست،یا دست‌کم، کمتر رنگ‌وبوی مذهبی دارد. در عصر مشروطه به‌دلیل رواج اندیشه‌های وطن‌پرستانه و بازگشت به ایران قدیم، در شعر عشقی و لاهوتی و... نوعی نگاه ملحدانه و زندقه‌وار دیده می‌شود که بخشی از آن به موضوع مرگ و حیات برمی‌گردد.(رک.شفیعی‌کدکنی، ۱۳۹۲: ۴۱۷) نگاه شک‌آلود به هستی، تردید نسبت به جهان دیگر، بدبینی و بدفهمی از دین و در کنار آن کژروی‌های زمانه و فضای جهل‌زده و غفلت‌آلود اجتماع، شاعر را به آنجا می‌رساند که بگوید:

هزار بار مرا، مرگ به از این سختی‌ست
برای مردم بدبخت، مرگ خوشبختی‌ست
... بمیر عشقی ار آسایش آرزو داری
که هرکه مرده شد آسوده، زنده در سختی‌ست (میرزاده عشقی، ۱۳۷۳: ۳۷۳).
از چشم بشد نور و ز تن تاب و توانم
ای مرگ بیا از غم هستی برهانم
چشمم به رهِ توست بیا سوی من ای مرگ
داری ز چه تردید که پیرم نه جوانم... (عارف قزوینی، ۱۳۸۹: ۱۰۹)

شاعر معاصر بیشتر از این‌که نگاهی عارفانه و دینی یا تعلیمی به مقوله‌ی مرگ داشته باشد، نگاهی احساسی و گاه رمانتیک به آن داشته است. مرگ در نگاه برخی شاعران معاصر به نوعی ترس و هراس و درنهایت پوچی آمیخته شده است. مرگ‌نگری شاعران معاصر، با نوعی خشنودی و رضایتمندی از «تقابل زندگی و مرگ» همراه است. سهراب سپهری هرجا از زندگی سخن می‌گوید، پای مرگ را هم به میان می‌کشد و همان نگاه روشنی که به زندگی دارد، به مرگ نیز دارد:

زندگی رسم خوشایندی است/ زندگی بال و پری دارد با وسعت مرگ/ پرشی دارد اندازه‌ی عشق/ زندگی چیزی نیست که لب طاقچه‌ی عادت از یاد من و تو برو .../ و اگر مرگ نبود، دست ما در پی چیزی می‌گشت/ و نترسیم از مرگ/ مرگ پایان کبوتر نیست/ مرگ وارونه‌ی یک زنجره نیست....» (سپهری، ۱۳۷۳: ۲۸۹– ۲۹۶)

شمس لنگرودی دیدگاه فلسفی مولوی و سپهری را درباره‌ی مرگ به هم نزدیک‌تر می‌داند تا دیدگاه سپهری و فروغ؛ اما تأثیر زمانه را در کار آنقدر زیاد می‌بیند که می‌گوید: لحن فروغ و سپهری به‌هم نزدیک‌تر است تا مولوی و سپهری. (رک.لنگرودی، ۱۳۹۰: ۱۱۲)

نگاه فرخزاد و شاملو به مقوله‌ی مهم مرگ نیز بسیار جدی و هنری است. «در شعر شاملو مرگ را اغلب در کنار عشق می‌بینیم و اگرچه عشق بعدها شور و هیجانش فرو می‌نشیند و سرانجام در مجموعه‌ی «شکفتن در مه» محو می‌شود، اما مرگ باقی می‌ماند.» (پورنامداریان، ۱۳۷۴: ۱۱۳) شاملو گفته است: «زندگی دام نیست/ عشق دام نیست/ حتی مرگ دام نیست/ چراکه یاران گمشده آزادند/ آزاد و پاک...»(شاملو، ۱۳۸۷: ۳۵) یا جایی دیگر به‌زیبایی نوعی تفکر آمیخته با عاطفه را در شعرش جاری ساخته است: «هرگز از مرگ نهراسیده‌ام/ اگرچه دستانش از ابتذال شکننده‌تر بود/ هراس من –باری– همه از مردن در سرزمینی است که مزد گورکن/ از آزادی آدمی/ افزون‌تر باشد» (همان).

تأثیر حضور آیدا در خوش‌ترکردن زندگی شاملو نمایان است و این‌که مرگ زیبا در نگاه شاملو همان مرگ در راه مبارزه است. شاملو در مجموعه‌ی «آیدا، درخت، خنجره و خاطره»، «سه نوع مرگ را ترسیم می‌کند؛ هم شکوه مرگ اختیاری را هم تجربه‌ی تلخ زیستن در میان مردگان این جهان را و هم مرگ طبیعی را. او مرگ از نوع سوم را پذیرفته است، اما نه با روی باز؛ بلکه می‌داند که این مسیر، اجباری است. «فصل‌ها» شاید نماد زندگی اویند و او در همه‌ی زندگی، مرگ را با خود زمزمه می‌کرده است. این دیدگاه در مجموعه‌های دیگر نیز کم‌وبیش بی‌تغییر باقی‌می‌ماند.»(حسام‌پور و همکاران، ۱۳۹۴: ۸۵)

### ۳. مرگ در نهضت رمانتیسم و فلسفه

یکی از مکتب‌هایی که به مرگ و گورستان توجه بسیار داشت و این نگرش را به نهضت رمانتیسم نیز هدیه داد،«مکتب گورستان»(GRAVE YARD SCHOOL OF POETRY) در قرن هجدهم آلمان است. ریشه‌های گرایش به اندوه و افسردگی را در فرهنگ قرون وسطی باید جست‌وجو کرد؛ ولی این حالت در حدود نیمه‌ی قرن هجدهم به بعد در طول دوره‌ی پیش‌رمانتیسم و رمانتیسم تبدیل به نوعی آیین مطلوب و ارجمند شد. به طوری که شاید بتوان آن را مشهورترین صفت رمانتیک به‌شمارآورد.(رک. جعفری‌جزی، ۱۳۷۸: ۸۳) شاعران رمانتیک به همان‌سان که از خرد روشنگری روی می‌گرداندند، به دنیای اسرارآمیز ناخودآگاه و جنبه‌های تاریک ذهن توجه می‌کردند و به تأمل عاطفی در اعماق وجود خویش می‌پرداختند. «تنهایی و انزوای رمانتیک‌ها، برخلاف مثلاً عرفای اعصار قدیم، تنهایی‌ای پرهیاهوست و ابزار و اعلام این تنهایی هم برای آن‌ها دارای اهمیت است و هنرمند رمانتیک تعالی‌جو و بلندپرواز است.» (همان:۲۰۳)

می‌توان‌گفت فیلسوفان وجودی بیشتر از دیگران مفهوم مرگ را مطالعه کرده‌اند. هایدگر از مرگ به‌عنوان یکی از امکان‌های آدمی یاد کرده که فرد آن را محقق می‌کند؛ همچنین انسان را به سوی مرگ توصیف کرده است. در سخنان هایدگر پاسخ‌هایی را برای دلیل کثرت مرگ‌اندیشی هنر معاصر می‌توان بازخواند. «چرا تصمیمی که مرگ را مد نظر دارد، انکشاف و گشودگی است؟ در پاسخ می‌توان از قول هایدگر به ندای وجدان اشاره کرد. این ندای نهفته در هر دازاینی(انسان و باشنده) او را به فهم مقومات آغازین هستی‌اش از جمله «رو به مرگ»بودن فرامی‌خواند». در این نگاه فیلسوفانه، نگرش به مرگ و پردازش بدان، نه از مقوله مرگ‌خواهی بلکه به معنای مرگ‌آگاهی است. «پیشتازی به معنی مرگ‌آگاهی قبل از موت است، نه مرگ پیش از موت.» (حجازی، ۱۳۸۵: ۵۳۳) مرگ ازآن‌رو امکان است که هر لحظه‌ای از زندگی ممکن است آبستن آن باشد. مرگ در این تعبیر در مقابل قطعیت و حتمیت نیست. هرچند در تفکر ایرانی نگاه به مرگ با تفکر هایدگر تفاوت اساسی است، در دنیای معاصر می‌توان شباهت برخی از نگاه‌ها را بازجست. «مرگی که در عرفان و تصوف ما از آن

سخن به میان آمده است، مرگ انانیّت و مرگ «من دروغین» انسان است. اما در دیدگاه هایدگر مرگ‌اندیشی بر تشویش و ترس‌آگاهی تکیه دارد. گاه نیز منتقدانی نگاه چنین فیلسوفانی را از نشانه‌های بیماری آنان برآمده‌شده می‌دانند. جان مک کواری در کتاب *فلسفه‌ی وجودی* به نظر ناقدانی اشاره می‌کند که مرگ‌اندیشی این فلاسفه را از نشانه‌های بیماری نگرش آن‌ها تلقی می‌کند.» (به نقل از همان:۵۴۵)

بخش مهمی از نگرش‌های شاعران معاصر ما نیز برخاسته از نوع تفکر فلسفی نهضت رمانتیسم است که در زیر به بررسی و تحلیل آن پرداخته شده است.

## ۴. انواع مرگ‌اندیشی در غزل معاصر

### ۴. ۱. وصف مرگ و مرگ‌هراسی

یکی از مضمون‌های غزل معاصر را وصف مرگ و توصیف هراسناکی آن شکل داده است. این نوع نگاه به مرگ بیشتر در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ معاصر دیده می‌شود؛ گیرودارهای اجتماعی از یک‌سو و تأثیرپذیری مکتب رمانتیسم از دیگرسو، دلیل این نوع مرگ‌نگری است. درباره‌ی این‌که دقیقاً چه‌چیزی سبب بیم افراد از مرگ است، نظریات گوناگونی وجود دارد؛ برخی محققان که مرگ را سرچشمه‌ی هراس انسان دانسته‌اند، «ترس از تنهامردن، ترس از مردن در تاریکی، و ترس از رنج مردن» را سه عامل مهم مرگ‌هراسی انگاشته‌اند.» (معتمدی، ۱۳۷۹: ۴۲) اغلب چنین فرض می‌شود که اندیشیدن به موضوع مرگ، مستلزم مرگ‌هراسی و دلهره است؛ به این معنا که مرگ‌اندیشی همواره هراسی درپی- دارد؛ بنابراین برای حذف نتیجه (هراس) می‌کوشند، مقدمه (اندیشیدن به مرگ) را از میان بردارند. در این میان باید به بینش «زکریای رازی» اشاره کرد که گفته بود: «رنج‌پنداری مرگ، ناشی از گرایش فرد از حکم عقل به حکم هواست.»(رازی، ۱۳۷۸: ۹۳)

در کنار موضوع‌های عاطفی ازجمله عشق و جمال و وصال و فراق در غزل معاصر و وصف دل‌تنگی‌ها و شادی‌ها، توجه به موضوع مرگ و غم آن، در چند برهه خاص و نمایان شده است. زمینه‌های سیاسی و اجتماعی یا فرهنگی زیادی می‌تواند موجد این

برجستگی باشد. برای مثال دفتر شعر نافه از فریدون توللی را به دلیل تکرار زیاد این مضمون، «دفتر مرگ» لقب داده‌اند. بیشتر محققان بر این نکته، تکیه کرده‌اند که علت تلخی و سیاهی شعر دهه‌ی سی و چهل، حوادث سیاسی و شکست آرزوهاست. این رویکرد را در نهضت رمانتیسم و تأثیر انقلاب فرانسه بر شعر و رمان قرن نوزدهم اروپا نیز می‌توان‌بازخواند. (رک.جعفری‌جزی، ۱۳۷۸: ۲۰۳) تمام دفتر «نافه»ی توللی را شعر سیاه یا «منظومه‌ی مرگ» می‌توان‌نامید. غالب این شعرها درحقیقت یک‌ترجیع دارد و به یک‌حرف ختم می‌شود: کاهیدن، سوختن و تباه‌شدن و از تباهی و نیستیِ خود، شادشدن.

آیا این تفکر و سایه‌ی هولناک برگرفته از مکتب گورستان در ادب غرب است؟ شاعران رمانتیک ما متأثر از شاعران رمانتیک اروپایی بوده‌اند. «در آن دیار شاعران رمانتیک آنچنان از مرگ، ملال، گور و زوال سخن گفته‌اند که این نوع اشعار، به نام مکتب شعر گورستان معروف شد که شعرهای «افکارِ شبانه» از ادوار یانگ، «گور» از رابرت بیلر، «مرثیه» از گری و «مکاشفه‌هایی در میان مقابر» از جیمز هاردی نمونه‌های معروف این جریان شعری بوده‌اند.»(براهنی، ۱۳۵۸: ۲۶۳)

در شعرهایی از توللی که مرگ، محور اصلی آن‌هاست، فضا، فضای رازآمیز و تیره و ترسناک و درعین‌حال تفکرزا است. زرین‌کوب این شعرها را به یک‌نوع، شیطان‌پرستی (Diabolism) مخوف می‌داند که رواج امروزین آن مدیون امثال بودلر و ورلن از شاعران مکتب سمبولیسم است.(زرین‌کوب، ۱۳۸۲: ۵۳۶) توللی به دلیل مطالعه‌های باستان‌شناسی و کاوش‌هایی که در شهرهای فسا، مرودشت و شوش انجام داده، با کوزه و گل و خاک سروکار زیادی داشته است. در قطعه‌ای به نام باستان‌شناس (ژرفنای خاک)، باستان‌شناسی را وصف می‌کند که در ژرفنای خاک در جستجوی مشعل تاریک مردگان، خاکستر قرون کهن را به‌باد‌می‌داده.(رک.توللی، ۱۳۷۶: ۶۷) بر اثر همین پیشینه و دل‌بستگی است که علاوه‌بر این شعر، برخی آثار دیگر او نیز رنگی از این زمینه‌ی ذهنی دارد؛ نظیر، «اندوه شامگاه»، «دخمه‌ی راز»، «کوی مردگان»، «دره‌ی مرگ» و... . حتی شاید بتوان‌گفت «این تأثیر مرگ و تکرار مضمون آن در مجموعه‌ی **«نافه»** تا حدودی نتیجه‌ی مستقیم سال‌ها سروکارداشتن شاعر با آثار

فرسوده‌ی دیرینه‌سال و بازمانده از مردگان در دل دخمه‌ها و زیرزمین است. بدیهی است اگر اندیشه‌ی مرگ، ذهن توللی را مانند خیام و صادق هدایت، به خود مشغول می‌دارد؛ نمی‌توان از این حیث بر آثار او انگشت گذاشت.» (یوسفی، ۱۳۷۰: ۶۰۸) سایه‌ای ترسناک که قصد جانش را کرده است و وی پس از وصف‌های هولناک از آن، این‌چنین می‌سراید:

سایه‌ی مرگ است این، مرگ من است این سایه کامشب

همـچو جغـدی نوحـه‌خوان پر می‌زنـد بر آشـیانم (توللی، ۱۳۷۶: ۲۱۹)

در شعر خیام نوعی از مرگ‌گریزی مشاهده می‌شود؛ اندیشه‌های توللی از خیام نیز تأثیر پذیرفته است. (رک.فلاح، ۱۳۸۷: ۲۴۳) تصویری که «ترس‌آگاهی مرگ» وجودگرایان را نیز فرایاد می‌آورد. احساس ترس شاعر، ناشی از کاوش‌های باستان‌شناسی که برانگیزاننده‌ی قوه‌ی خیال شاعر بوده و به شعر درآمده است:

گورکن بر گـور من استـــاده چابک‌تـــر خدا را پنـبـه‌ام درگـوش کـن تـا بسـپرد در خاکدانم

...رفت نیمای من‌وسرگرم بازی‌های خود شد تا بجـــوید شـامگاهان چـون روز از جهانـم

بی‌خبر کامشب نخواهد یافت دیگر در سرایم بی‌خبر کامشـب نخواهد داشت جا بر زانـوانم

«آی نیمـا! آی!... بـابا رفـت... بـابـاکـرد لالا آی نیما آی!... بابا... م... ر... د» می‌گیرد زبـانم

(توللی، ۱۳۸۶: ۲۲۰-۲۲۱)

درمجموع، ترس از مرگ که احساسی عام است، در درازنای تاریخ دیده شده است: «بنیادهای ذهنی انسان دگرگون نشده است و انسان همانی است که ماهیتاً بوده است. هنوز هم مرگ پدیده‌ای ترسناک و هول‌انگیز است و ترس، ترسی عام است. در این میان آنچه دگرگون شده، همانا شیوه‌ی کنارآمدن و پرداختن به مرگ و مردن است.»(کوبلر، ۱۳۷۹: ۱۵) توللی در مواجهه با فکر و تصویر مرگ، گاه گوشه‌ی چشمی به اندیشه‌ی معروف اپیکوریان دارد، «اپیکوریان می‌گفتند تا زمانی که هستیم، مرگی وجود ندارد و هنگامی که مرگ هست، ما نیستیم.»(نصری، ۱۳۷۱: ۱۵۸) در دفتر شعر «بازگشت» توللی از قول افلاطون این باور را بیان می‌کند؛ شعر «سیب افلاطون».(رک.توللی، ۱۳۷۶: ۳۴۹) منوچهر نیستانی، که از پیشگامان

نوآوری غزل معاصر است، در مقوله‌ی مرگ‌نگری به راه و روش تازه و گاه رمانتیک پرداخته است و به نوعی ادامه‌دهنده‌ی همان سنت مرگ‌گریزی و مرگ‌هراسی است:

چرا دریچه‌ی شب را به روی صبح نبندم
که مگر در پس این محبس است منتظر من (نیستانی، ۱۳۹۳: ۲۹۱)
چه بود بودن و بیهوده‌وار بودن؟... و رفتن
سرم: سیاهی یک صحنه با نزاع چینیان،
سؤال‌های سیاهی که من جواب ندادم.
خمیده‌قامتی آمد که: اینت «منحنی عمر»!
«دمیدنی و خمیدن، فتادنی ....»
که فتادم.
شکنجه‌ای است! در این لحظه در تصادم با خود
هزارمرتبه مردم هزار مرتبه زادم! .... (همان:۲۸۸)

وی در غزلی نو به ترسیم تصویر دهشت‌زا و سایه‌وار مرگ پرداخته است. غزل «تدفین و تماشا» و «آنچه در شب باران گذشت»(پیشکش به شمس آل‌احمد)، از نوع غزل‌های اندوهناک نیستانی است. بیت‌های زیر بخشی از غزل «تدفین و تماشا» است؛ غزلی که شیوه‌ی نوشتن آن شبیه شعر نیمایی است:

برچید شب از دشت فلک خیمه و خرگاه
مشرق همه دود است،
و مه‌اندود نظرگاه،
دیشب پس دیوار شب آیا چه گذشته است؟
وز خون که رنگین شده دیوار سحرگاه؟
در چشم به میدان‌شدگان وحشت مرگ است،
وان سایه،
که همسایه‌ی من: سایه‌ی مرگ، آه! (نیستانی، ۱۳۵۰: ۱۶۰-۱۶۱)

«مرگ‌اندیشی این شعرها لزوما به معنی نفی جلوه‌های زیبایی و عناصر طبیعی هستی نیست؛ بلکه درنگ بر حقیقت انکارناپذیر است که بشر نهایتاً ملتزم به پذیرش بی‌چون و چرای آن است.»(باباچاهی،۱۳۸۳: ۱۲۱) این‌گونه شعرها در باب مرگ، در شعر توللی و نیستانی و نصرت رحمانی نوعی سیاه‌اندیشی ناشی از ناسازگاری و تعارض با محیط است؛ به‌گونه‌ای که شادمانی‌های نسبی هم، رنگی ندارد. این نوع نگاه در شعر نیمایی و چارپاره‌ی توللی و نیستانی نیز به‌وفور دیده می‌شود: «من با قبور کهنه نشستم/ من با قبور کهنه‌ی خالی/ از روز و روزگار گله کردم/ من با قبور تشنه نشستم/ و اشک را سیلاب‌وار/ بر سنگ‌هایشان یله کردم... .(نیستانی،۱۳۹۳: ۱۸۰)

### ۲.۴. مرگ، جبر و بازگشت به حق

نوعی دیگر از نگاه به مرگ در شعر و غزل معاصر، رویکرد سنت‌گراست. جبرگرایی و نگاه عرفانی مشخصه‌ی اصلی چنین نگاهی است. در این نوع نگاه به مسئله‌ی مرگ، همان تفکر عارفانه‌ای که مرگ بازگشت به سوی حق است، دیده می‌شود. توللی در دفتر «بازگشت» غزلی به همین نام سروده(۱۳۵۶) و با معبود خویش به راز و نیاز پرداخته است. مضمون آن بازگشت به سوی جهان دیگر و خدا است. توللی در بیت انجامین آن، از خدای خویش طلب مرگ نموده است:

| | |
|---|---|
| تا بازگشت ما همه، باشد به سوی تو | ما از توییم و آینه‌پرداز روی تو |
| خرم دمی که چون پرِ کاهی، به دست باد | زین خاکدان تیره درافتم به کوی تو |
| آن مرگ خوش،به کام فریدون فروفرست | ای داغ سینه، باغ خوش آرزوی تو |

(توللی،۱۳۷۶: ۳۶۱-۳۶۲)

رویکرد سنت‌گرا به مسئله‌ی مرگ در غزل معاصر در نوع نگاه جبرگرای حسین منزوی نیز دیده می‌شود. موضوعی که در شعر مرگ‌اندیش با رویکرد تعلیمی شعر قدیم فارسی نیز دیده می‌شود. منزوی گویا با بینشی از جنس اندیشه‌های خیام، زندگی را اتهامی بیش نمی‌داند و آن را فصلی انتقالی از نابودی ازلی به نابودی ابدی تلقی می‌کند و به لحنی گزنده و طنزآمیز

از آن یاد می‌کند؛ بااین‌همه، برایش آماده است؛ زیرا به‌ناچار، تیغ تقدیر آن را به آدمی می‌چشاند. در بیت‌های زیر، غزل‌سرایان معاصر مرگ را پدیده‌ی جدایی‌ناپذیر از زندگی دانسته‌اند؛ گاه مرگ در بخش جبرانگاری و تقدیر محتوم می‌گنجد و گاه با عشق درآمیخته می‌شود و زمانی نیز مخاطب از شادی ناشی از زادن و شیونِ مرگ برحذر داده می‌شود:

هنوز مسئله‌ات مرگ و زندگی‌است اگر  جواب می‌دهم این جمله سؤالی را
نهاده‌ایم قدم از عدم به سوی عدم  حیات نام مده این فصل انتقالی را
(منزوی، ۱۳۷۱: ۳۰)

درهم‌آمیزید عشق را و مرگ را درکاسه‌ای  جوهری سازید و آنگه، نام تقدیرش کنید
(منزوی، ۱۳۸۷: ۲۳۳)

زَهره‌ی سقراط با ما نیست رویاروی مرگ  ورنه جام روزگار از شوکران، سرشار شد
(همان: ۲۲۰)

شادی مکن از زادن و شیون مکن از مرگ  زین‌گونه بسی آمد و زین‌گونه بسی رفت
(ابتهاج، ۱۳۸۸: ۱۵)

اینک نمونه‌ای از این رویکرد را در غزل محمدسعید میرزایی ازجمله شاعران غزل دهه‌ی هفتاد و از خواستاران تحول در زبان و فرم غزل می‌خوانیم؛ غزلی که همچون منزوی و ابتهاج مرگ را واقع‌بینانه وصف کرده است:

و مرگ در چمدان تو، جاده منتظر است  نه، استخاره نکن، تازه اول سفرست
و پیش ازآن‌که بخواهی به‌مرگ فکرکنی  از اتفاق دلت مثل آنکه باخبرست
نه زود می‌رسد، آری، نه می‌کند تأخیر  که هم دقیقه‌شناس‌ست و هم حسابگرست
بدون مرگ از اینجا نمی‌رویم که **مرگ**  برای خانه‌ی دنیا درست مثل در است...
(میرزایی، ۱۳۸۷: ۱۳۵)

### ۴. ۳. پادزهر عشق برای مرگ

راه گریز از اندیشه‌ی مرگ و ترس از آن در شعر و غزل معاصر پرداختن به عشق است.

همچنان‌که خیام «دم غنیمت‌شمردن» را راهی برای دفاع از چنین افکاری می‌دید، برخی شاعران معاصر نیز برای رهایی از تسلط فکر مرگ و هراس از آن، عشق را برمی‌گزینند. «در منظومه‌ی فکری خیام مرگ مایه‌ی عبرت و سبب غنیمت‌داشتن زندگی دنیوی است و پدیده‌ای است که به لذت‌ها و خوشی‌ها پایان می‌دهد»(نفیسی،۱۳۸۵: ۱۱۰)؛ پس، پیش از آن‌که مرگ به انسان هجوم آورد، باید برای کاهش هول ناشی از آن، به باده‌گساری و شادی پرداخت.(رک.خیام، ۱۳۷۱: ۷۶)

در شعر معاصر ما گاهی با چنین رویکرد و نگرش عشق‌آمیز برای تسکین یاد مرگ روبه‌رو هستیم. ازآنجاکه حسین منزوی هیچ مضمون و موتیفی را به اندازه‌ی «عشق» و ستایش آن، در غزل خویش بیان نکرده است، در اندیشه‌ی مرگ‌نگرانه‌ی او نیز «عشق»، نقشی اساسی را ایفا می‌کند. غزل منزوی سرشار از عناصر حیات و اندیشه‌ی انسان معاصر است. این شاعر عشق را در غزل خویش وارد کرده است؛ عشقی زمینی و اینجایی. هگل که به مقوله‌ی مرگ نیز توجه داشت، در رابطه‌ی دیالکتیک خدایگان و بنده، بلکه در «دیالکتیک عشق» توضیح می‌داد: «مرگ خود عشق است. در مرگ است که عشق مطلق آشکار می‌گردد.» (صنعتی، ۱۳۸۴: ۱۰)

مرگ‌اندیشی و عشق دو عنصر مهم غزل منزوی است. او با برخی آثار ادبی و فلسفی جهان معاصر آشنایی داشته و برخی عناصر مرگ‌اندیشی را از دیگران اقتباس کرده است. نگاه او به مرگ نیز مانند فریدون توللی، نگاهی از نوع نهضت رمانتیسم است. گاه به‌طرز خیام با مرگ سخن می‌گوید و گاه چون شکسپیر(و خودگویی‌های هملت) درصدد پاسخ دشوار «بودن یا نبودن» است. در شعر نیست‌انگار معاصر به‌خصوص در نزد شاملو، گریز از «نیست‌انگاری» با تمسک به عشق مجازی است؛ پناه‌بردن به مظاهر عشق زمینی، راه نجات از نیست‌انگاری محض است.(رک.میرشکاک، ۱۳۹۳: ۱۸۵)

درواقع اگر در شعر مرگ‌اندیش کلاسیک فارسی(نزد سنایی و مولوی)، عشق عرفانی و مرگ‌مشتاقیِ حقیقی مسکّن بود، در شعر معاصر، عشق زمینی، در جایگاه مسکّنی ناچیز جلوه یافته است: «عشق، مگر امشب با شوهرش مرگ وعده‌ی دیداری داشته است... و

اینک، دستادست و بالابال بر نسیمِ عبوس و مبهمِ شبانگاه پرسه می‌زنند. امشب عشقِ گوارا و دلپذیر، و مرگِ نحس و فجیع، با جبروت و اقتدار زیرِ آسمانِ بی‌نور و حرارت بر سرزمینِ شب سلطنت می‌کنند... امشب از عشق و مرگ در روحِ من غوغاست.» (شاملو، ۱۳۸۷: ۱۸۷)

نگاه به این دو مقوله، در شعر حسین منزوی نیز همسان و قرین همدیگر است:

و آمدیم که عاشق شویم و درگذریم  که راز زندگی و مرگ آدمی این بود
(منزوی، ۱۳۷۱: ۴۸)

ره زندگی نشان ده به کسی که مرده در من  که حیات بی‌تو راهی،سوی هیچ سو ندارد
همه دنیای من عشق‌است و دنیای عزیزم را  اگر ویران کنی، خون مرا بر گردنت داری
(همان:۳۶ و ۱۵۰)

او راه مبارزه با مرگِ تلخ را تنها در عشق‌ورزیدن می‌داند. با عشق‌ورزیدن و اعتقادداشتن به «فصل انتقالی»، مرگ نیز مقوله‌ای عادی می‌شود. در غزل منزوی، عشق تنها چیزی است که می‌تواند این زندگی، هستی و نیستی، نظام علت و معلول را توجیه کند و حتی فراتر از آن به تفسیرش بپردازد:

اگر که عشق نمی‌بود داستان حیات  چگونه قابل توجیه و شرح و تبیین بود؟
(همان: ۴۸)

گزیدم از میان مرگ‌ها، این‌گونه مردن را:  ترا چوجان فشردن در بر آن‌گه جان سپردن را
خوشا از عشق مردن در کنارت ای‌که طعم‌تو  حلاوت می‌دهد حتی شرنگ تلخ مردن را
(منزوی،۱۳۸۷: ۱۸۸)

این نوع نگاه به مرگ، در ادبیات قدیم نیز بوده است. در شعر سنایی که مرگ‌اندیشی مولوی تالی آن است، چنین اندیشه‌هایی دیده می‌شود. سنایی به جنبه‌های مختلف مرگ نگریسته است؛ «به عقیده‌ی سنایی، عاشق نه‌تنها از مردن نمی‌گریزد، بلکه چشم در راهش می‌نشیند، به پیشبازش می‌رود، در آغوشش می‌گیرد و شاد و شیرین و خنده‌زنان جان به او می‌سپارد؛ چون می‌داند مرگ درواقع نقل جای است.» (یاحقی و براتی،۱۳۸۵: ۳۳)

ازجمله آنجا که گفته است:

آن‌راکه زندگی‌اش به‌عشق است مرگ نیست        هرگز گمان مبر که مر او را فـنا بـود
(سنایی، ۱۳۷۴: ۹۷)

آتـــش بـــار و بـرگ بـاشــد عـشـق        ملـک‌المـوت مــرگ باشـــد عشق
(همان: ۳۳۰)

### ۴.۴. اندوهِ یاد مرگ

صبغه‌ی غم و رنگ سیاهی، در غزل معاصر مضمونی پربسامد است. از مکررترین مضامین غزل و شعر معاصر غم و اندوه است. گاه این غم و اندوه فردی است، گاه همان درد اجتماعی و رنج‌بردن از مسائل پیرامون است. در فلسفه‌ی هایدگر غم و نگرانی عجین در ذات همه‌ی دازاین‌ها (انسان‌ها) هست. «به اعتقاد هایدگر، انسان بی‌غم و نگرانی، نمی‌تواند به اهداف خود نایل آید و از امکانات این جهان بهره‌مند شود. نبود غم بیانگر این است که ما در سکونی مدام زندگی می‌کنیم و قرار نیست تحولی در زندگی ما ایجاد شود... هایدگر اساسی‌ترین نگرانی دازاین را نگرانی از مرگ و پایان‌پذیری می‌داند» (اسداللهی تجرق، ۱۳۹۱: ۷– ۸۸) درواقع، رنج، ملال و یأس ازسویی پیش‌شرط هنر و منشأ الهام هنری است. رنج دریچه‌ای جلوی واقعیت می‌گشاید و شرط اصلی تجربه‌ی هنری است. نوشتن، شکلی از حصول مرگ است و نه پرهیز از آن. رنج برای «بودلر» موقعیت دائمی است که هیچ‌چیز نمی‌تواند آن را افزایش دهد یا از آن بکاهد. این رویکر در شعر فارسی معاصر نیز به چشم می‌خورد. «مرگ را زیستن» در اندیشه‌ی فلاسفه جدید در ذهنیت مرگ‌نگر شاعران دنیای جدید نیز تاثیر گذاشته است. شاعران با خلاقیت‌های هنری، و خلق آثار کوشیده‌اند زنده‌ماندن ملال‌آور را به زندگی‌کردن تبدیل کنند. شاعران با تخیل هنری به مقوله‌ی مرگ وارد شده‌اند. برای ایجاد، ارتباط میان عوالم خیال و زندگی روزمره، تخیل هنری(شعر)، نقش میانجی را ایفا می‌کند. آدمیان از مرگ «با مرگ به سر برند» تا برای مواجهه با حقیقت و زیبایی مهیا شوند.» (حکمت،۱۳۹۱: ۱۸)

مرگ‌اندیشی و مرگ‌خواهی در کنار نوعی یأس و بدبینی از دیگر مضمون‌های این حوزه از غزل معاصراست. درمجموع یکی از درس‌های نهضت رمانتیسم این موضوع است. موتیفی که به شکل مضمونی رایج و پرهواخواه درآمده است. شعر دهه‌ی سی و چهل معاصر از این لحاظ به شعر دهه‌ی هفتاد شبیه است. در شعر توللی، منزوی و فاضل نظری نیز مرگ‌طلبی و مرگ‌اندیشی بازخوانی شد. توللی نیز با اشاره به بیتی از ابوالعلاء معرّی، با عنوان «اذا ما جناه اب علیَّ/ و ما جنیتُ علی احدٍ»، زندگی را جرمی و گناه از سوی پدران به حساب می‌آورد و نه کسی دیگر و چنین می‌گوید:

چیست بازیگر بیهوده شدن — به گناه پدرآلوده‌شدن
زیر این یوغ گرانبار حیات — سرفروبردن و فرسوده‌شدن
سخت شرمنده‌ام از ننگ درنگ — ای خوشا مردن و آسوده‌شدن...

(توللی، ۱۳۷۶: ۲۰۸– ۲۰۹)

خورشید کجا تابد از این دامگه مرگ — باطل به امید سحری زین شب گوریم

(ابتهاج، ۱۳۸۸: ۲۷۶)

تلخ‌وشیرین جهان چیزی به‌جز یک خواب نیست — مرگ پایان می‌دهد یک روز این کابوس را

(نظری، ۱۳۹۰الف: ۵۳)

### ۴. ۵. مرگ‌طلبی نه مرگ‌مشتاقی

یکی دیگر از مباحث حوزه‌ی مرگ‌اندیشی، توجه بیش‌ازحد شاعران به موضوع فرارسیدن زمان مرگ است. در *قرآن* نیز آیه‌ی شریفه‌ی «قُلْ إِن كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الآخِرَةُ عِندَ اللّهِ خَالِصَةً مِّن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُاْ الْمَوْتَإِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (بقره/۹۴) آمده است. این آیه خطاب به قوم یهود است که بهشت را از آن خودشان می‌دانستند و خداوند خطاب بدان‌ها گفت، اگر راست می‌گویید، پس آرزوی مرگ کنید، ولی آنان به دلیل اعمال بدشان چنین کاری نکردند؛ «وَلَن يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ»(بقره/ ۹۵) در شعر عرفانی فارسی «مرگ‌طلبی» به معنی مشتاق وقوع مرگ‌بودن است که تأثیر این نوع نگاه در مفهوم «مرگ

اختیاری» دیده می‌شود. در دوره‌ی معاصر، این نوع نگاه، متفاوت از پیش شده است؛ اگر هم مرگ‌طلبی باشد از نوع مرگ‌مشتاقی عارفانه‌اش نیست. ازسویی، شکست در عشق و تیرگی خورشید عشق، برآمدی جز حسرت و مرگ‌طلبی برای شاعر ندارد و از دیگرسو شاعران معاصر همه‌چیز را ناپایدار برمی‌شمرند و مردن را بر همه‌چیز ترجیح می‌دهند:

عشق تو نیز با همه سوگند و اشتیاق گرم است، لیک جز هوسی کودکانه نیست
با من بمیر زان‌که به‌جز در پناه مرگ جاوید عشق هیچ‌کسی در زمانه نیست
(توللی، ۱۳۷۶: ۱۰۰)

موی سپید پرچم تسلیم برکشید دیدار مرگ تیر ستیز از کمان گرفت
من خواستار مرگم و آوخ که دست مرگ دام حیات این شد و دامان آن گرفت
(همان: ۹۵-۹۷)

این نوع مرگ‌خواهی با مرگ اختیاری تفاوت اساسی دارد. اینجا خستگی و ناامیدی از زندگی و عشق مطرح است؛ درصورتی‌که در «مرگ اختیاری» سخن از سور و شادی است. مرگ اختیاری، مرگی است که سور در پی دارد: «نی چنان مرگی که در گوری روی» (مولوی، ۱۳۸۶: ۹۰۹)

آن‌گونه مشتاقی به مرگ و فرارسیدن اجل در شعر عرفانی و تعلیمی کهن، در کلام حضرت‌علی(ع) نیز نمود یافته است. امام‌علی علیه‌السلام می‌فرمایند: «والله لابن ابیطالب انس بالموت من الطفل بثدی امه» (*نهج‌البلاغه*، ۱۳۸۹: ۱۴۳)؛ «به خدا سوگند، شوق من به مرگ از شوق کودکی به پستان مادرش بیشتر است». چنین شوق و اشتیاقی را برای حصولِ شاهد مرگ در شعر کهن نیز می‌خوانیم. این نوع نگاه در شعر معاصر به چه شکل است؟ همچنان‌که دیدیم فریدون توللی گاه «مرگ شیرین‌بوسه و مرگ خوش» را خطاب می‌کند و با حالتی احساسی «خواستار مرگ» است و گاه از آن می‌هراسد.

این وادی با نوعی مضمون‌اندیشی به طرز سبک هندی نیز برمی‌خوریم؛ چون شاعران جوان بدون تجربه‌ی زیسته یا بدون تحمل شرایط اجتماعی بغرنج به بیان شعر اکتفا

کرده‌اند؛ شعری که لفظ مرگ و طلبیدن و انتظار رسیدن آن را گفته است؛ اما از درد و اندوه آن کمتر سخن می‌گوید:

عاقبت مهمان یک نفریم　　مرگ با طعم تلخ شیرینی
(نظری، ۱۳۹۰الف: ۶۷)

مرگ یا خواب؟چقدر این‌دو برادر دورند　　مژده‌ی وصل برادر به برادر برسان
(همان:۴۱)

تا مرگ، یک پیاله راه مانده است　　کی می‌رسد پیاله‌ی لبریز دیگری
(همان:۵۵)

اهل کشتی نوح و نه سر نهاده به کوه　　نه برای آمدن مرگ از انتظار پرم
(همان:۷۹)

این‌کوزه ترک خورد!چه‌جای نگرانی‌ست　　من ساخته از خاک کویرم که بمیرم
خاموش مکن آتش افروخته‌ام را　　بگذار بمیرم که بمیرم که بمیرم
(همان:۱۱)

در دفتر شعر اقلی از نظری مضمون و کلیدواژه‌ی مرگ نمایان و پرتکرار است (ر.ک. نظری، ۱۳۹۰ج: ۳۵، ۴۰، ۴۹، ۵۵ ۶۷، ۷۷ و ...) ابتهاج نیز با نگرش سنتی چنین ایده‌های را در غزلش ترسیم کرده است. اصولاً در نگاه ابتهاج جانب امید و زندگی و عشق بر مرگ‌اندیشی برتری دارد. در غزل او توصیف هراسناک مرگ نیست و غم اندوه مرگ‌نگری نیز دیده نمی‌شود. او در دو بیت زیر مرگ را خوش‌قدم می‌داند:

جز مرگ دیگرم چه کس آید به پیشباز　　رفتیم و همچنان نگران تو بازپس
(ابتهاج، ۱۳۸۸: ۱۰۶)

سر بی پناه پیری به کنار گیر و بگذر　　که به غیر مرگ دیگر نگشایدت کناری
(همان:۱۸۷)

در تمام این بیت‌ها، استقبال از مرگ را می‌توان بازخواند. «هایدگر این رویارویی با اندیشه‌ی مرگ را «ندای وجدان» (the voice of conscience) می‌خواند. اگر انسان به

این آواز اعتنا نکند، فاقد فردیت و شخصیت باقی خواهد ماند و از حالت اصیل به در می‌شود. فرد از سه‌بُعد وجودشناختیِ مرگ پرده برمی‌دارد و بدین‌سان «وجود – با – دیگرانِ» خویش را به سود «وجودِ رو به مرگ»، کنار می‌گذارد و به اصالت دست می‌یابد.» (رجبی، ۱۳۹۱: ۱۵) این نگاه مشتاقانه را در غزل مولوی نیز می‌توان دید:

هریکی عاشق چو منصورند خود را می‌کشند　　غیر عاشق وانماکه خویش عمدا می‌کشد

صد تقاضا می‌کند هر روز مردم را اجل　　عاشق حق خویشتن را بی‌تقاضا می‌کشد

(مولوی، ۱۳۸۱: ۲۷۱)

### ۱.۵.۴. شهادت‌طلبی در غزل دفاع مقدس

یکی از شاخه‌های مطرح غزل معاصر، غزل دفاع مقدس و جنگ است. نوع نگاه به مرگ در این وادی دگرگون می‌شود و سایه‌ی اعتقاد و مرگ‌مشتاقی عارفانه و آگاهانه در آن نمایان می‌شود؛ چیزی که در شعر قبل از انقلاب کمتر اثری از آن دیده می‌شود. در اسلام کشته‌شدن آگاهانه و انتخاب‌گرایانه در راه آرمانی پاک و مقدس، شهادت نام دارد. (رک. نیری و خیراندیش، ۱۳۸۴: ۲۰)

نگاه رضامند به مرگ و مرگ‌اندیشی راز بزرگ حماسه و عرفان است. جنگ، خود یک حماسه است و در تعلیم دیدگاهی انقلابی، به خرقه‌ی عرفان نیز در آمده است. این نگاه که مولود حماسه و عرفان است در شعر شاعران انقلاب یک محور اندیشگی است. (رک.کافی، ۱۳۸۹: ۱۱۵) با وقوع انقلاب اسلامی ۵۷، نوع دیگری از مرگ به نام «شهادت» رقم خورد. «شهادت درواقع، استقبال از مرگ برای حفظ و پاسداری از ارزش‌ها و مقدسات است.» (جباره‌ناصرو و کوهنورد، ۱۳۹۶: ۶۹) این دیدگاه، در ادبیات معاصر و آثار شاعران و نویسندگان بازتاب گسترده‌ای داشته است: «نگاه به مرگ همچون نگاه به زندگی، با انقلاب اسلامی دگرگون شد و گسترش فرهنگ شهادت، به‌ویژه در هشت‌سال دفاع مقدس، بر حوزه‌ی شعر هم اثر گذاشت.»(حسام‌پور و همکاران، ۱۳۹۴: ۷۸) این نگاه در قالب رباعی و غزل نمود بیشتری یافته است. در شعر و غزل مقاومت(رک.زرقانی، ۱۳۹۴: ۳۹۶–۳۹۹؛ حسین‌پورچافی، ۱۳۹۰: ۳۳۷ –۳۵۵)، مرگ‌باوری و اشتیاق و دعوت

به مرگ و ستیز با دژخیم شب، در شعرهای سلطان‌پور و میرفطروس و میرزازاده و شفیعی‌کدکنی به‌وضوح و با زبانی نیمه‌نمادین مدنظر بوده است. شعر و غزل و رباعی مرگ‌طلب و شهادت‌طلب دوران دفاع مقدس نیز که به‌نوعی و تاحدودی وامدار شعر مقاومت دهه‌ی پنجاه است، در این موضوع برجسته است. در زیر، نگاه دو شاعر قبل و بعد از انقلاب در زمینه‌ی مرگ‌طلبی و شهادت(مرگ سرخ) بیان شده است:

چو قایق از شب توفان، شکسته می‌گـذرم ز موج و ماهی و گرداب، خسته می‌گذرم
بـــه ســـوی مـــرگ در امواج باد شنی چـــو خـــاربوته‌ی از خاک رسته می‌گذرم
(سلطان‌پور، ۱۳۴۷: ۳۵)

هرجا که سر زدم همه در مرز بودن است کـو مـــرز تازه‌ای که فراتر ز بودن است
کو عمر خضر؟ رو طلب مرگ سـرخ کن کاین شیوه جاودانه‌ترین طرز بودن است...
(امین‌پور، ۱۳۹۰: ۳۹۵)

«مرگ سرخ» را نظری نیز در غزلی آورده است. (نظری، ۱۳۹۰ج: ۷۳) نوع نگرش و نگاه به مرگ(شهادت) در شعر انقلاب از چند عنصر ترکیب شده است: «عشق(عرفان)، حماسه، سوگ، سازندگی و حرکت‌آفرینی و در نهایت آیینه‌ای که شاعر درآن حقارت و واپس‌ماندگی خویش را تحلیل و تصویر می‌کند و چنین انگاره و نگاهی در مجموع ادبیات گذشته‌ی ما همانند و بدیل ندارد. هنگامی که سروده‌های موفق در این زمینه را می‌خوانیم، در برزخی از شور و سوگ رها می‌شویم؛ اندوهی پنهانی در ما ریشه می‌دواند و هیجانی گستاخ از پشت قلبمان سربر می‌آورد؛ به‌همین‌دلیل، عمیق‌ترین نگاه به مرگ را تنها در ادبیات عصر انقلاب باید جستجو کرد.» (سنگری، ۱۳۷۷: ۱۶۰) اینجا دیگر شکوه و شکایتی از مرگ نیست؛ چنان‌که در شعر و غزل دهه‌های ۳۰ و ۴۰ و غزل رمانتیسم بود. اگر هم شکوه‌ای هست، برای به شهادت‌نرسیدن یا همراه شهدا تا حد مرگ و جان‌بازی‌نرفتن است:

حتـــی خیال نای اسماعیل خود را همسایه با تصویری از خنجر نکردیم
(امین‌پور، ۱۳۹۰: ۳۹۱)

در غزل دوران دفاع مقدس که عرفان و حماسه با تغزل درمی‌آمیزد، شعر مرگ‌اندیش و شهادت‌طلب نیز به شعر عرفانی قدیم و مرگ‌اندیش مشتاقانه‌ی مولوی‌گونه شبیه می‌شود:

به شوق وصل آنچنان ز بند رستی          که بندبند پیکرت ز هم گسسته است

(قزوه، ۱۳۹۰: ۱۱)

### ۶.۴. مضمون‌سازی با مرگ به دست خویش در غزل جوان

از دیگر جلوه‌های مرگ‌اندیشی شعر معاصر و غزل جوان، پیروی از اندیشه‌های سیاه رمانتیکی و یأس‌های فلسفی‌وار است. غزل جوان دهه‌های هشتاد و نود ازاین‌دست اشعار کم ندارد. دلیل‌های این انتخاب ناپسند در غزل‌ها «گاه کلی است و در برخی موارد هم عاشقانه است.» (مرادی، ۱۳۸۹: ۲۹۸) مطالعه‌ی پیشینه‌ی مرگ به دست خود در این مجال نمی‌گنجد؛ اما این نوع مرگ، در دروان باستان و قرون گذشته، ناشی از شرایط نظامی و اضطراری رخ می‌داد و رفته‌رفته از انگیزه‌ی مسائل نظامی و حفظ جان، به مسائل اجتماعی و سپس وادی فلسفه و روان‌شناسی و هنر کشیده شد. مرگ خودخواسته و عمدی، در یهودیت و مسیحیت و اسلام مذموم و جزو گناهان کبیره است. این نوع مرگ(خودکشی نویسندگان پرکاری چون صادق هدایت و غزاله علیزاده)، در دنیای کنونی متأثر از فضای روانی و روحی رخ می‌دهد. شعر و غزل جوان فارسی نیز زیر تأثیر فضاهای فرهنگی و اجتماعی راوی مرگ از نوع مرگ به دست خویش می‌شود:

اسحله، آینه، لرزش دست، یک‌به‌یک تیرها را که جا زد
گریه افتاد یادش به روزی که به دنیای خود پشت پا زد
با نگاهی در این کوچه عاشق شد، همان که دلش خواست آخر شد
نامه‌ای، عکسی و شاخه‌ای گل روی آیینه‌اش عکس را زد
... بعد هفت تیر خود را درآورد سه گلوله فقط سهم او بود
یک گلوله به آیینه‌اش زد یک گلوله سمت خدا زد
ماشه را بار سوم چکاند و توی خون خودش دست و پا زد.(حسینی، ۱۳۸۵: ۷۱-۷۲)

به مرگی آسمانی فکر کن! محکم قدم بردار
به حلق آویز، داری را که از دست تو خواهدرفت (نظری، ۱۳۹۰ب: ۲۹).

این قبیل اشعار بیشتر به مضمون‌سازی توجه دارند تا عمل بدین کار ناپسند. در بیت پایانی، شاعر رویکرد مضمون‌پردازی به سبک هندی را مدنظر داشته است و مضمون آن هیچ سنخیتی با طرز فکر شاعرش ندارد.

## ۵. نتیجه‌گیری

غزل معاصر با نگاه به شعر قدیم و نیز با نگریستن به اندیشه‌های فلسفی و ادبی معاصر، ترکیبی از حالت‌های متفاوت را تجربه کرده است. غزل‌سرایان معاصر خیلی اندک، بازگشت و مرگ را به شکل عارفانه مطرح می‌کنند و بیشتر نیز به توصیف هراسناک مرگ پرداخته و کمتر به ستایش از آن می‌پردازند(مرگ‌هراسی و مرگ‌گریزی)؛ گاه این نگاهِ مرگ‌آمیز نوعی ژرف‌ساخت زیباشناختی و مضمون‌گرایی مطلق به طرز سبک هندی دارد؛ این نوع نگاه در غزل فاضل نظری و منزوی بیشتر به‌چشم‌می‌خورد. نوع دیگر از نگاه به مرگ، «جبرگرایی» و «هراس از مرگ» را به دنبال دارد. نگاه منزوی به مرگف برخاسته از نوعی جبرگرایی است و این همان است که شاملو در شعر به «تقدیر مصنوع» یاد کرده است. منزوی راه برخورد و مقابله با مرگ و راه فراموشی هراس مرگ را در «عشق» و «عشق‌ورزی» می‌داند(مرگ‌نگری واقع‌گرایانه). در این نوع نگاه، حتی شرنگ تلخ مرگ نیز برای شاعر شیرین خواهدشد.

درمجموع، موضوع مرگ و مضمون مرگ‌خواهی و توصیف مرگ در غزل معاصر بیشتر از این‌که به ادبیات عارفانه نزدیک باشد، از «شعر نو» و «فلسفه‌ی غرب» و «نهضت رمانتیسم» الگو گرفته است. در دهه‌ی سی و چهل نوعی سیاهی و ناامیدی بر شعر فارسی سایه انداخته است؛ اما در شعر دهه‌ی پنجاه و شصت، موضوع شهادت‌طلبی در جنگ از مرگ‌باوری و مرگ‌مشتاقی حماسی‌عارفانه برخودار شد. غزل دفاع مقدس، به‌نوعی به مرگ‌مشتاقی نزدیک می‌شود و شبیه شعر مرگ‌مشتاقی مولوی می‌شود. اینجا دیگر هراس

از مرگ و وصف تلخی و اندوه آن نیست؛ بلکه شاعر، شوق پرواز و وصال از راه شهادت دارد و اگر گله‌ای هست، فقط نگرانی از به‌شهادت‌نرسیدن و «حلق اسماعیل خود را با خنجر همسایه‌نکردن» است.

در غزل‌هایی نیز مضمون‌اندیشی به طرز سبک هندی، مدنظر است و شوق مرگ توصیف شده است؛ درصورتی‌که شاعرِ جوان هیچ‌تجربه‌ی زیسته‌ای در زمینه‌ی مرگ‌طلبی و مردن ندارد. زیر تأثیر شرایط زمانه و رواج اندیشه‌های بوف‌کوری و نیهلیسم و... در برهه‌ای شاهد رواج اندیشه‌ی خودکشی در غزل جوان هستیم.

## منابع

*قرآن حکیم*. (۱۳۸۴). ترجمه‌ی محمد خواجوی، تهران: مولی.

ابتهاج، هوشنگ.(۱۳۸۸). سیاه مشق. تهران: کارنامه.

اسداللهی‌تجرق، الله‌شکر.(۱۳۹۱). «مرگ‌آگاهی در مکاتب وجودشناختی(هایدگر، سارتر و کامو)». *تخیل و مرگ در ادبیات و هنر(مجموعه مقالات)*، به کوشش علی عباسی، تهران: سخن.

امین‌پور. قیصر.(۱۳۹۰). *مجموعه کامل اشعار*. تهران: مروارید.

انجم‌روز، بهرام.(۱۳۸۳). «حیات مرگ در شریان‌های ادبیات». *ادبیات داستانی*، شماره‌ی ۸۰، صص ۵۴-۵۵.

باباچاهی، علی.(۱۳۸۳). *این بانگ دلاویز: بررسی زندگی و شعر فریدون توللی*. تهران: ثالث.

براتی، محمود؛ محمودی، علی‌محمد.(۱۳۸۹). «فرجام‌اندیشی در *گرشاسب‌نامه‌ی* اسدی طوسی». *پژوهش دینی*، شماره‌ی ۲۱، صص ۱۶۹-۱۹۵.

براهنی، رضا.(۱۳۵۸). *طلا در مس*. تهران: کتاب زمان.

پورنامداریان، تقی.(۱۳۷۴). *سفر در مه (تاملی در شعر شاملو)*. تهران: زمستان: چشم و چراغ.

توللی، فریدون.(۱۳۴۶). *رها*. انتشارات کانون تربیت: شیراز و تهران: چاپخانه‌ی زیبا.

ـــــــــــــــــ(۱۳۷۶). *شعله‌ی کبود: منتخب رها، نافه، پویه، شگرف، بازگشت و تازه‌های توللی*. تهران: سخن.

جباره‌ناصرو، عظیم؛ کوهنورد، رقیه.(۱۳۹۶). «مرگ و مرگ‌اندیشی در شعر شفیعی- کدکنی». *شعرپژوهی(بوستان ادب)*، دوره‌ی ۹، شماره‌ی ۲، صص ۶۷-۸۶.

جعفری‌جزی، مسعود.(۱۳۷۸). *سیر رمانتیسم در اروپا*. تهران: مرکز.

حجازی، سیاوش.(۱۳۸۵). *زمینه و زمانه‌ی پدیدارشناسی، جستاری در زندگی و اندیشه‌های هوسرل و هایدگر*. تهران: ققنوس.

حسام‌پور، سعید و همکاران.(۱۳۹۴). «مرگ و مرگ اندیشی در اشعار اخوان‌ثالث، شاملو و فروغ فرخزاد». *پژوهشنامه‌ی ادب غنایی*، دوره‌ی ۱۳، شماره‌ی ۲۴، صص ۷۷-۹۶.

حسین‌پورچافی، علی.(۱۳۹۰). *جریان‌های شعری معاصر فارسی، از کودتا ۱۳۳۲ تا انقلاب ۱۳۵۷*. تهران: امیرکبیر.

حسینی، محمدکاظم.(۱۳۸۵). *به دیوار دل نبند*. بوشهر: نیم‌نگاه.

حکمت، نصرالله.(۱۳۹۱). *با مرگ زیستن(تجربه‌ی تناقض)، تخیل و مرگ در ادبیات و هنر*. به‌کوشش علی عباسی. تهران: سخن.

خطاط، نسرین؛ شوهانی، علیرضا.(۱۳۸۵). «جلوه‌هایی از مکتب باروک». *پژوهش‌های زبان‌های خارجی*، شماره‌ی ۳، صص۴۹-۶۴.

خیام‌نیشابوری، عمربن‌ابراهیم.(۱۳۷۱). *رباعیات خیام*. تصحیح محمدعلی فروغی و قاسم غنی. تهران: اساطیر.

رازی، محمدابن‌زکریا.(۱۳۷۸). *الدراسات التحلیلیه للکتاب الطب الروحانی*. به اهتمام مهدی محقق، مؤسسه‌ی مطالعات اسلامی دانشگاه تهران- دانشگاه مک گیل.

رجبی، ابوالفضل.(۱۳۹۱). «مرگ‌اندیشی و راه‌های رهایی از آن در ادبیات فلسفی جهان». اندیشه‌های *ادبی*، دانشگاه آزاد اسلامی اراک، سال ۴، شماره‌ی ۱۱، صص ۲- ۲۴.

زرقانی، سیدمهدی.(۱۳۹۴). *چشم‌انداز شعر معاصر ایران، جریان‌شناسی شعر ایران در قرن بیستم*. تهران: ثالث.

زرین‌کوب، عبدالحسین.(۱۳۸۲). *شعر بی‌دروغ شعر بی نقاب*. تهران: جاویدان.

سپهری، سهراب.(۱۳۷۳). هشت *کتاب*. تهران: کتابخانه‌ی طهوری.

سلطان‌پور، سعید.(۱۳۴۷). *صدای میرا*. تهران: موج.

سنایی، ابومجد مجدودابن‌آدم.(۱۳۷۴). *حدیقه الحقیقه*. تصحیح و تحشیه‌ی محمدتقی مدرس‌رضوی، تهران: کتابخانه‌ی طهوری.

سنگری، محمدرضا.(۱۳۷۷). «مرگ‌اندیشی در ادبیات گذشته، معاصر، انقلاب». *کنگره‌ی بررسی تأثیر امام‌خمینی(س) و انقلاب اسلامی بر ادبیات معاصر*، صص ۱۴۴-۱۶۵.

شاملو، احمد.(۱۳۸۷). *مجموعه‌اشعار*. تهران: نگاه.

شفیعی‌کدکنی، محمدرضا.(۱۳۹۲). *با چراغ و آینه، در جستجوی ریشه‌های تحول شعر معاصر ایران*. تهران: سخن.

صنعتی، محمد.(۱۳۸۴). «سیری در تفکر مرگ در غرب». *ارغنون*، ماره‌ی ۲۶ و ۲۷. صص ۱- ۶۴.

عارف قزوینی.(۱۳۸۹). *دیوان (به همراه اشعار چاپ‌نشده)*. به کوشش مهدی نورمحمدی. تهران: سخن.

فرامرز قراملکی، احد؛ حسینی، زهرا.(۱۳۹۰). «نگاه رازی طبیب و مولوی به مرگ هراسی». *ادب فارسی*، دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۳- ۵، صص ۷۷- ۱۰۰.

فرزانه، مصطفی.(۱۳۷۳). *آشنایی با صادق هدایت*. تهران: مرکز.

فروغی، حسن؛ رضایی، مهناز.(۱۳۹۲). «تصویر مرگ و زندگی در شعر معاصر ایران». *پژوهش ادبیات معاصر جهان*، دوره‌ی ۱۸، شماره‌ی ۲، صص۱۵۹-۱۷۰.

فلاح، مرتضی. (۱۳۸۷). «سه نگاه به مرگ در ادبیات فارسی». *پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی*، شماره‌ی ۱۱، صص۲۲۳-۲۵۴.

قزوه، علی‌رضا.(۱۳۹۰). *از نخلستان تا خیابان. مجموعه‌شعر*. تهران: سوره‌ی مهر.

کافی، غلامرضا.(۱۳۸۹). *شناخت ادبیات انقلاب اسلامی*. تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس.

کوبلر راس، الیزابت.(۱۳۷۹). *پایان راه (پیرامون مرگ و مردن)*. ترجمه‌ی علی‌اصغر بهرامی، تهران: رشد.

لنگرودی، شمس.(۱۳۹۰). *تاریخ تحلیلی شعر نو*. ج۱، تهران: مرکز.

مرادی، محمد.(۱۳۸۹). *جریان‌شناسی غزل شاعران جوان استان فارس در سال‌های پس از جنگ*. شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.

معتمدی، غلامحسین.(۱۳۷۹). *انسان و مرگ*. تهران: مرکز.

منزوی، حسین. (۱۳۷۱) *با عشق در حوالی فاجعه:* مجموعه غزل. تهران: پاژنگ.

ـــــــــــــ(۱۳۸۷). *از شوکران و شکر: مجموعه‌غزل*. تهران: آفرینش.

ـــــــــــــ (۱۳۸۹). *مجموعه‌اشعار منزوی*. به کوشش محمد فتحی، تهران: نگاه.

مولوی، جلال‌الدین‌محمد.(۱۳۸۱). *کلیات شمس تبریزی*. با مقدمه‌ی عبدالحسین زرین‌کوب، تهران: صدای معاصر.

ـــــــــــــــــــــ.(۱۳۸۶). مثنوی. به تصحیح نیکلسون. مقدمه و شرح واژگان دشوار و عبارات عربی از محمدرضا برزگر خالقی، تهران: نشر سایه‌گستر.

میرزاده عشقی.(۱۳۷۳). *سده‌ی میلاد*. به کوشش سیدهادی حائری، تهران: مرکز.

میرزایی، محمدسعید.(۱۳۸۷). *دیروز می‌شوم که بیایی: گزینه اشعار نو و غزل میرزایی*. تهران: تکا.

میرشکاک، یوسفعلی.(۱۳۹۳). *نیست‌انگاری و شعر معاصر*. تهران: روزگار نو.

نصری، عبدالله.(۱۳۷۱). *انسان کامل از دیگاه مکاتب*. تهران: دانشگاه علامه‌طباطبایی.

نظری، فاضل.(۱۳۹۰الف). *گریه‌های امپراتور: مجموعه‌غزل*، تهران: سوره‌ی مهر.

ـــــــــــــ.(۱۳۹۰ب). *آن‌ها*. تهران: سوره‌ی مهر.

ـــــــــــــ .(۱۳۹۰ج). *اقلیت*. تهران: سوره‌ی مهر.

نفیسی، مجید.(۱۳۸۵). «چهار نگاه به مرگ». *آرش*. شماره‌ی ۹۶-۹۷، صص۱۹-۲۷.

*نهج البلاغه*.(۱۳۷۹).گردآورنده شریف‌الرضی،محمدبن‌حسین،مترجم محمددشتی،قم: مشهور.

نیری، محمدیوسف؛ خیراندیش،سیدمهدی.(۱۳۸۴). «شهید و شهادت در عرفان اسلامی». *مجله‌ی علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*، دوره‌ی ۲۲، شماره‌ی ۱، پیاپی ۴۲، ویژه‌نامه‌ی زبان و ادبیات فارسی. صص۱۹-۳۲.

نیستانی، منوچهر.(۱۳۵۰). *دیروز خط فاصله*. تهران: رز.

ـــــــــــــ.(۱۳۹۳). *مجموعه‌اشعار(دست در دستم نه)*. به اهتمام صالح سجادی، اصلاحات و اضافات: تیرنگ نیستانی، تهران: نگاه.

وجدانی، فریده.(۱۳۹۰). «سیمای مرگ در شعر فردوسی و ناصر خسرو». *پژوهشنامه‌ی ادبیات غنایی*، دانشگاه سیستان و بلوچستان. شماره‌ی ۱۶، صص ۱۷۵-۱۹۶.

یاحقی، محمدجعفر؛ براتی، محمدرضا.(۱۳۸۵). «بوطیقای مرگ در شعر سنایی و خیام». *نامه‌ی انجمن* شماره‌ی ۲۱، صص۲۵-۵۰.

یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۰). چشمه‌ی روشن: *دیداری با شاعران*. تهران: علمی.